

آخرین مصاحبہ

# ادوارد سعید

با مقدمہ

حمید دبّاشی

ترجمہ

عظیم طہماسبی

چارلنگ

## مقدمه

روح تسخیرناپذیر او:  
ترجمه «سعید» به لحنی دیگر

در آغوش شیئی تاریک  
همچون چاهی به وسعت جهان  
شکر و سپاس گویم خدایان را  
که تسخیرناپذیر آفریدند روح مرا  
ویلیام ارنست هنلی<sup>۱</sup> (۱۸۴۹-۱۹۰۳)

مصاحبه‌ای که ما اکنون از آن به «آخرین مصاحبه»<sup>۲</sup> یاد می‌کنیم، و دقیقاً یک سال پیش از مرگ نابهنگام متفکر صاحب‌نام فلسطینی، منتقد ادبی، و متخصص در حوزه نقد پسااستعماری، یعنی ادوارد سعید، انجام شد، از لحاظ زمان‌بندی هیچ ارتباط معناداری با عنوان بدیمن آن نداشت. این مصاحبه نه خبر از آینده‌ای شوم می‌داد و نه با خود پیشگویی از آینده یا پیش‌آگاهی به همراه داشت. قرار نبود این مصاحبه آخرین مصاحبه او باشد. اما دقیقاً همین‌طور از آب درآمد. سعید، مثل هر کس دیگری، انسانی فانی بود، با این تفاوت که او اراده‌ای راسخ در کامیابی از زندگی داشت. تعهد او به آزادسازی ملی فلسطینیان، موجب شد تا با نسل‌های آینده پیوندی برقرار

1. William Ernest Henley

2. Last Interview

نماید و از عمر محدود خود فراتر رود. بدون آگاهی از جنبه پیوسته اخلاقی این هدف والا، ما قادر به درک شیوه نثر و سبک گفتار او نخواهیم بود. ادوارد سعید یک فلسطینی به دنیا آمد و این زندگی را برای پروراندن آرمان والای فلسطینی در خود، برگزید. او با صدایی رسا و مصمم فریاد بی‌عدالتی را که در طول تاریخ بر مردمانش روا داشته‌اند، به گوش جهانیان رسانید. آنچه ما امروز با عنوان «آخرین مصاحبه» می‌شناسیم و به تماشای آن می‌نشینیم یا آن را می‌خوانیم، این فناپذیری را در برابر دیدگان آیندگان به نمایش می‌گذارد، گویی این کلمات در همین لحظه بیان شده‌اند و نه در گذشته.

من این سطور را به عنوان مقدمه‌ای بر برگردان فارسی اثری با عنوان «آخرین مصاحبه ادوارد سعید» (۲۰۰۲) می‌نویسم. در حال حاضر در پایان سال ۲۰۱۷ به سر می‌بریم و درست پانزده سال از این مصاحبه می‌گذرد. اکنون من همان سنی را دارم که سعید در هنگام مرگش داشت. خاطرات من نیز از سعید در حال گذر به آیندگانی است که علت و معلول آرمان همیشگی مردم فلسطین‌اند. سال‌ها پیش از آن که سعید را بشناسم، به آرمان فلسطینی پایبند بودم و با مرگ او همبستگی (یا همزیستی) من با فلسطینیان دوچندان شد. بنابراین، این سطور را زمانی می‌نگارم که وقتی برای اولین بار در سال ۱۹۷۹ شرق‌شناسی سعید را خواندم، یا یک دهه بعد از آن در سال ۱۹۸۹ او را برای نخستین بار ملاقات کردم که آغازی شد برای یک‌عمر دوستی و همراهی ما، یا آن زمان که او متفکری بزرگ و من تازه‌واردی بیش نبودم، هرگز چنین آینده‌ای را پیش‌بینی نکرده بودم. به همین سبب، برگردان فارسی آخرین مصاحبه او، همان لحظه ملاقات من و سعید در زبان مادری‌ام است، با این‌که این مقدمه را به زبانی که همواره با یکدیگر صحبت می‌کردیم می‌نویسم تا فرد دیگری آن را به زبان مادری من ترجمه کند. بنابراین، این بازنمایی و تعویق، همان مکانی است که من و سعید دوباره یکدیگر را آماده گفت‌وگو می‌یابیم.

آرمان فلسطینی تقابل میان روشنایی و تاریکی است. از یک‌سو روشنایی مبارزه‌ای والا که به زندگی هر کس پیوند بخورد، نور و برکت به ارمغان

چارلز گلاس: آیا می‌توانم [پرسش‌م را] با اشتغالات و دغدغه‌های شخصی و فکری‌تان آغاز کنم؟ آن‌ها چه هستند و چرا به وجود آمده‌اند؟

ادوارد سعید: بسیار خوب. نگرانی اصلی‌ام که در ماه‌های اخیر همه‌چیز را به هم ریخته، بیماری‌ام است. گمان می‌کردم بر آن غلبه پیدا می‌کنم؛ منظورم غلبه فکری است. این بیماری علاج‌ناپذیر است. آن‌ها [پزشکان] بیماری‌ام را در همان حدی نگه‌داشته‌اند که گسترش پیدا نکند. اما من بعد از تابستانی [توأم با] بیماری و سرایت آن و عوارض جانبی‌اش به این نتیجه رسیدم که هرگز بهبود نمی‌یابم.

من فردی هستم که تمام زندگی‌ام را بر این فکر بنا کرده‌ام که با داشتن عزم و اراده و صرف تلاش و کوشش می‌شود [به مقصود رسید و با مشکل درافتاد] و از آن گذشت. اما [در مورد بیماری‌ام] نمی‌توانم و این موضوع برایم بسیار ناامیدکننده است و به همین سبب تمرکز بر کارها برایم تقریباً ناممکن شده.

این موضوع بر شما تأثیر عاطفی منفی گذاشته است؟

بله. بر همه چیز تأثیر منفی گذاشته است. تأثیر اصلی آن همین احساس است که مرکز ثقل [و نقطه تمرکزی] جدای از این بیماری ندارم. به علاوه این موضوع وقت زیادی را از من می‌گیرد. یعنی از محل زندگی‌ام در نیویورک برای رفتن به نزد دکتر هر بار یک ساعت و گاهی یک ساعت و نیم از وقتم در مسیر رفت و برگشت پشت فرمان اتومبیل هدر می‌رود؛ برای آن‌که به لانگ آیلند بروم تا فقط آزمایش خون بدهم یا پزشک‌هایم را ببینم. وقتی هم که

[روند] درمان کُند است- مثل الآن که اغلب این گونه است- روزها همین طور پشت سر هم می گذرند. بعد از آن هم خُب عوارض جانبی درمان به محض بیرون آمدن از بیمارستان پیش می آید. وقتی که در بیمارستان حال و روز خوبی نداری واقعاً دشوار است که بتوانی اصلاً کاری انجام دهی. در این وضعیت تمام تلاش خودم را به کار بستم - من در مواجهه با مصائب خیلی سرسختم- [اما با این حال] مطالعه هم تقریباً غیر ممکن شده است. توانم را در گوش دادن به موسیقی از دست داده‌ام. در واقع این مسئله تأثیر سرنوشت‌ساز و سختی بر سراسر زندگی‌ام گذاشته است. از هشت ماه پیش از نواختن پیانو دست کشیده‌ام، چون که انرژی زیادی را از من می‌گیرد. فکر می‌کنم کمبود یا فقدان انرژی‌ام بدتر از هر چیز دیگر است. خیلی غم‌انگیز است. به طوری که در پایان روز- منظورم ساعت چهار بعد از ظهر است- کاملاً بی حال می‌شوم و دیگر کمترین توانی برای مطالعه، فکر کردن یا هیچ کار دیگری ندارم. گاهی می‌توانم سخنرانی‌ای ارائه دهم؛ ولی این نهایت کاری است که می‌توانم انجام دهم. بعد از آن کلّ وقتم تباه می‌شود. به همین خاطر چنین وضعیتی برایم بسیار سخت و به طرزی غیرعادی ناراحت‌کننده است.

همین موضوع مرا به اندیشه دربارهٔ وضعیت حاضر وامی‌دارد. اول آن که شما در زندگی‌تان در زمینهٔ موسیقی، امور دانشگاهی، فرهنگ و سیاسی کارهای بسیاری انجام داده‌اید. خُب، خیلی عالی است که بیشتر وقتتان را هدر نداده‌اید. پس شاید [بتوانید] با طیب خاطر، استراحت در وضعیت فعلی را بپذیرید.

من هرگز این طور به مسئله نگاه نمی‌کنم. احساس راحتی نمی‌کنم. منظورم این است که همچنان کارهایی هست که مایلم انجامشان دهم؛ می‌خواهم کتاب‌هایی را بخرم که قبلاً نخوانده‌ام، به برنامه‌هایی مانند مسافرت، نوشتن یا کارهای دیگر پردازم، ولی قادر به انجام آن‌ها نیستم. الآن می‌بینم که دست کشیدن از همهٔ کارها و ناتوانی در انجام آن‌ها خیلی